

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

شعر از : مرحوم فیض محمد "عاطفی"

فرستنده : نازی نور "عاطفی"

یازدهم آگست 2012

حکایت

روستائی زنی ز شهر هرات
از جوالی دهان گره بگشود
اَجُرُمرگ و لَکِ ناپاک
سر شوم مثل بار زنگی قاف
صبح وقت از غلر عاشوری
صبح تا شوم چه هس و پس داری
کیچیری ها مه قُناق توشه
جوجه گربه ر مزن گُرم مِشتی
سگ همسایه را سُقلمه نزن
بعد ازین هی و هوی و گفت و شنید
قِرقرک را گرفت و زده به سرش

جانبِ طفلِ خویش کرد ترات
با پسر این چنین خطاب نمود
مرغ پرشی کَلِبْ تو بَمِ خاک
تا به کاکورثکی به زیر لحاف
میخوری یک تغارِ جُل شوری
تی تی لی لی فلی لی فِس داری
لُکک هفت اَجَّاق توشه
وَر بِنَپی کسه حیونه کشتی
شالی کور ورندار و کُمبه نزن
زن لِچَر به مثل گُمرگ دوید
خونها ریخت از سرِ پسرش

بهر تقریح خاطر زن و مرد

عاطف این قصه را به نظم آورد